



درس فراهی فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۱ آبان ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مسئله ۲۰- لمس نامحرم - ادله عدم جواز - ادامه بررسی دلیل سوم -

مصادف با: ۲۵ ربیع الاول ۱۴۴۲

دلیل چهارم: روایات دال بر کیفیت بیعت نساء با پیامبر(ص) و بررسی آن

جلسه: ۲۹

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله عدم جواز لمس و مس نامحرم بود. عرض شد که چند دلیل بر این مدعا اقامه شده است؛ دلیل سوم که در جلسه قبل ذکر شد، روایات دال بر حرمت مصافحه با اجنبیه بود. تنها نکته‌ای که از استدلال به این روایات باقی ماند، این بود که آیا این روایات خصوص مصافحه با اجنبیه توسط مرد را حرام می‌کند یا می‌توان از این روایات حرمت مصافحه زن با مرد را هم استفاده کرد. این سؤالی بود که در جلسه قبل مطرح شد و از آقایان خواستیم که تأمل و تفکر بفرمایند تا ببینیم پاسخ آنها چیست.

از نظر عرف یک تلازمی بین اینها می‌رسد؛ مصافحه در واقع یعنی اینکه این دست می‌دهد و دست او هم در این دست این شخص قرار می‌گیرد. فرض هم این است که هیچ اجبار و الزام و اضطرار هم نیست؛ اختیاری است. بله، یک وقت این بدون اطلاع دست زن را بگیرد، این دیگر مصافحه نیست. مصافحه یعنی عن ارادة هر دو اقدام به دست دادن به یکدیگر می‌کنند. اینکه بحث عدم جواز مصافحه در این روایات ذکر شده، به نوعی ممکن است بتوانیم همین مطلبی که شما دوستان اشاره کردید را از آن بدست آوریم که بالاخره قوام این به طرفین است و وقتی فعلی که قوامش به طرفین است از یک طرف حرام شود، این لازمه‌اش آن است که از سوی دیگر هم حرام شود. یعنی باید دو مقدمه در اینجا ضمیمه کنیم؛ با وجود این دو مقدمه می‌توانیم آن را هم نتیجه بگیریم.

یکی اینکه فعل مصافحه قائم به دو طرف است؛ یعنی نمی‌شود این فعل با یک طرف تحقق پیدا کند. این فعل معنای مشارکت دارد؛ مشارکت یعنی اینکه این دو طرف این کار را انجام می‌دهند.

مقدمه دوم این است که اگر فعلی که تحققش منوط به مشارکت دو طرفه است، یک طرفش مورد نهی و غضب قرار بگیرد، قهراً طرف دیگر هم متعلق نهی و غضب و حرمت واقع می‌شود. البته باب مفاعله غیر از باب تفاعل است؛ حالا در باب تفاعل یک اختلافی هست که معنایش چیست؛ معنای «لا تعاونوا علی الاثم و العداوان» چیست؟ یعنی یکدیگر را بر گناه و ظلم یاری نکنید. شما دیگران را یاری نکنید، دیگران شما را یاری نکنند. این غیر از مشارکت است؛ یعنی یاری رساندن دو طرفه؛ عون یک گروه، گروه دیگر را و بالعکس. مشارکت معنایش فرق می‌کند؛ مشارکت این است که دو گروه با هم یک کاری را انجام دهند، با هم بر کاری مجتمع شوند. الان مصافحه در واقع معنایش همین است؛ یعنی دو نفر با هم بر این صفت اجتماع کنند. پس مصافحه قوامش به طرفین است و اگر فعلی که قوامش به طرفین است، یکی منهی عنه واقع شود طبیعتاً

طرف دیگر هم مورد نهی واقع شده است. پس باید این دو مقدمه را به هم ضمیمه کنیم تا بتوانیم این را نتیجه بگیریم.

اشکال صاحب مفاتیح

یک نکته‌ای اینجا باقی مانده و آن اینکه یک اشکالی صاحب مفاتیح به این دسته از روایات کرده است. این را مرحوم نراقی هم در مستند ذکر کرده است؛ می‌گوید این روایات را صاحب مفاتیح حمل کرده بر مصافحه بشهوة. عبارت مستند این است: «و حمله فی المفاتیح علی المصافحة بشهوة»^۱. منظور از «حَمَلُهُ» چیست؟ بعضی این را اینطور تفسیر کرده‌اند که کأن تمام این روایات دال بر حرمت مصافحه را صاحب مفاتیح حمل کرده بر مصافحه بشهوة؛ در حالی که ظاهر عبارت مرحوم نراقی از کلمه «حَمَلُهُ» همین حدیث مناهی است که قبل از این ذکر کرده است. چون قبل از این دارد: «و فی حدیث المناهی من صافح امرأة تحرم علیه فقد باء بغضب من الله عزوجل»، کسی که با زنی که حرام است بر او مصافحه کند، گرفتار غضب الهی می‌شود. ظاهر عبارت نراقی این است که فقط این روایت را دارد حمل می‌کند بر مصافحه بشهوة و بعید است که مثلاً موثقه سماعه یا روایت دیگر را حمل بر این کند؛ گرچه در این باب روایت زیاد نیست، ولی ظاهر این است که فقط همین حدیث مناهی را حمل می‌کند. حالا چه ما بگوییم صاحب مفاتیح مجموعه این روایات را حمل بر صورت شهوت کرده یا خصوص این روایت را بگوییم، بالاخره باید ببینیم که آیا واقعاً این حمل درست است یا نه.

بررسی اشکال

همانطور که مرحوم نراقی هم اشکال کرده، به نظر می‌رسد وجهی برای این حمل نیست. بله، تنها یک روایت این امکان در آن بود و آن هم روایت عقاب الاعمال است که آن را هم پاسخ دادیم. بالاخره اینکه شما می‌خواهید بگویید این روایات حمل می‌شود بر صورت شهوت، این خلاف اطلاق این روایات است. بالاخره باید قرینه یا دلیلی داشته باشیم که این را حمل بر صورت شهوت کنیم. هیچ استثنایی هم در دست دادن وجود ندارد که بین دست و سایر اعضا بتوانیم تفصیل بدهیم و بگوییم لمس سایر اعضا جایز نیست اما مثلاً دست دادن جایز است. هیچ وجهی هم برای تفصیل نیست. لذا این حمل اولاً به نظر می‌رسد مربوط به خصوص حدیث مناهی است؛ ثانیاً حمل قابل قبولی نیست.

فتحصل مما ذکرنا کله که طایفه سوم از روایات به نظر می‌رسد که دلالت بر عدم جواز دارند.

دلیل چهارم: روایات دال بر کیفیت بیعة النساء مع النبی(ص)

چند روایت در این باره ذکر شده است.

روایت اول

«عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَيْفَ مَسَحَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) النَّسَاءَ حِينَ بَايَعَهُنَّ»، مفضل بن عمر می‌گوید از امام صادق (ع) پرسیدم زمانی که زنان می‌خواستند با رسول خدا (ص) بیعت کنند، در بیعت نساء با ایشان چگونه این مسح صورت گرفت؟ «قَالَ دَعَا بِمِرْكَنِهِ الَّذِي كَانَ يَتَوَضَّأُ فِيهِ فَصَبَّ فِيهِ مَاءٌ ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيُمْنَى فَكَلَّمَا بَايَعَ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ قَالَ اِغْمِسِي يَدَكَ فَتَغْمِسِي كَمَا غَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَكَانَ هَذَا مُمَاسِحَتَهُ إِيَّاهُنَّ»^۲. می‌فرماید رسول خدا (ص) مرکن (ظرفی که در آن وضو می‌گرفت) را طلب کرد و در آن آب ریخت و دست راستش را در آب فرو برد؛ بعد هر کدام از زنان که

۱. مستند، ج ۱۶، ص ۶۰.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۸، باب ۱۱۵ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۳.

می‌خواستند بیعت کنند، به آنها می‌گفت که دستتان را در آب فرو ببرید. مماسحه رسول خدا(ص) با بانوان در هنگام بیعت اینگونه بود که در یک طرف این ظرف رسول خدا(ص) دست را در آب فرو می‌برد و در طرف دیگر هم آن زن دستش را در آب فرو می‌برد. همین روایت از طریق دیگری هم نقل شده که البته مرسل است ولی این مسند است.

روایت دوم

«عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَتَدْرِي كَيْفَ بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) النِّسَاءَ قُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ»، می‌گوید امام صادق(ع) به من فرمود که آیا می‌دانی رسول خدا(ص) چگونه با زنان بیعت کرد؟ عرض کردم خدا و فرزند رسول او آگاه‌ترند. «قَالَ (ع) جَمَعَهُنَّ حَوْلَهُ ثُمَّ دَعَا بِتَوْرٍ بِرَأْسِ فَصَبَّ فِيهِ نَضُوحاً ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ فِيهِ ... ثُمَّ قَالَ لِهِنَّ اَغْمِسْنَ أَيْدِيَكُنَّ فَفَعَلْنَ فَكَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الطَّاهِرَةِ أَطْيَبَ مِنْ أَنْ يَمَسَّ بِهَا كَفَّ أَنْثَى لَيْسَتْ لَهُ بِمَحْرَمٍ»^۱ می‌فرماید پیامبر خدا(ص) اینها را در اطراف خودش جمع کرد؛ آن‌گاه یک ظرف سنگی طلب کرد؛ تور برام یک ظرف سنگی بود که در آن وضو می‌گرفت. بعد در آن یک چیزی ریخت که بوی خوش هم می‌داد؛ حالا آب یا چیز دیگری ریخت که بوی خوشی هم می‌داد. آن‌گاه دستش را در این آب فرو برد و بعد خطاب به آنها فرمود شما نیز دستتان را در این آب فرو ببرید. لذا امام(ع) در آخر روایت می‌فرماید دست رسول خدا(ص) پاکیزه‌تر از آن است که دست زن نامحرمی را مسح و مس کند.

روایت سوم

«فِي رِوَايَةٍ رُبْعِيٌّ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ لَمَّا بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) النِّسَاءَ وَأَخَذَ عَلَيْهِنَّ دَعَا بِإِنَاءٍ فَمَلَأَهُ ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَهَا فَأَمْرَهُنَّ أَنْ يُدْخِلْنَ أَيْدِيَهُنَّ فِيْغَمِسْنَ فِيهِ»^۲ معنای این روایت هم مانند دو روایت قبل است، با این تفاوت که در این روایت دارد که رسول خدا(ص) دستش را در این آب فرو برد و بعد خارج کرد و بعد به آنها فرمود شما دستتان را در آب فرو ببرید. در روایات قبل اخراجها را ندارد که فرو برد و خارج کرد. این خیلی مهم نیست؛ مهم این است که در این روایات مسأله عدم مصافحه رسول خدا(ص) با زنان و عدم مس رسول خدا(ص) دست زنان را دلالت می‌کند. به این روایات استدلال شده که معلوم می‌شود مس دست زنان جایز نبوده که رسول خدا(ص) این چنین کرده، پس این دلالت بر عدم جواز می‌کند.

بررسی دلیل چهارم

لکن به نظر می‌رسد این استدلال تمام نیست. این فعل پیامبر(ص) دلیل بر حرمت مصافحه نیست؛ اولاً این فعل است و قول نیست. در فعل، وجه فعل خیلی معلوم نیست؛ مخصوصاً اینکه قابلیت حمل بر وجه دیگری هم باشد. اینجا نهایت این است که این کار پیامبر(ص) دلالت بر جواز این نحوه از بیعت می‌کند؛ یعنی این جایز است. حتی استحباب این کار را هم نمی‌توانیم از این روایت استفاده کنیم. شاید در مقام دفع توهم حذر صورت گرفته که مثلاً اصل جوازش را برساند؛ اما رجحانش هم تازه معلوم نیست از این استفاده شود. پس اصل جواز فهمیده می‌شود؛ تازه معلوم نیست که از این کار رجحان استفاده شود. آیا این دلالت می‌کند بر اینکه چون از دید پیغمبر(ص) مس حرام بوده این کار را کرده، یا چون مکروه بوده این کار را کرده است؛ این معلوم نمی‌شود.

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۸، باب ۱۱۵ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۴.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۰۰، ح ۱۴۳۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۹، باب ۱۱۵ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۵.

سؤال:

استاد: نهایت این است که جواز این عمل را می‌رساند؛ اما ممکن است در یک شرایط خاصی بوده که پیامبر(ص) این کار را کرده است. نهایتش این است که کراهت فهمیده شود، که البته ما می‌گوییم همین را هم نمی‌شود فهمید. لذا به نظر می‌رسد این طایفه از روایات دلالت بر حرمت مصافحه ندارد. تا اینجا چهار دلیل ذکر کردیم؛ چند دلیل دیگر باقی مانده که باید آنها را بررسی کنیم.

شرح رساله الحقوق

تأثیر افعال اعضا بر روح و نفس آدمی

عرض شد بعد از بیان حق خداوند، امام سجاده(ع) فرمود: «و أما حق نفسك»، اینکه حق نفس تو بر تو چیست. این جمله امام سجاده(ع) را توضیح دادیم که اساساً منظور از حق نفس چیست و چگونه می‌توان این حق را استیفا کرد. کمال انسانی آن حقی است که باید به دنبالش بود و مهم‌ترین طریق و وسیله رسیدن به این کمال هم این است که ما با تکیه بر فطرت خودمان و پیروی از راهنمایان و انسان‌های کامل (انبیا و اولیا)، در نقشه راهی که آنها برای ما ترسیم کرده‌اند، یعنی در چهارچوب شریعت، حرکت کنیم.

در ادامه حضرت با «ف» تفریح اشاره می‌کند که راه اینکه به حق نفس توجه کنی و عمل کنی، حق نفس را رعایت کنی، این است که حق این هفت عضو رئیسی را به آنها بدهی. «فَتَوَدَّىٰ إِلَىٰ لِسَانِكَ حَقَّهُ وَ إِلَىٰ سَمْعِكَ حَقَّهُ وَ إِلَىٰ بَصَرِكَ حَقَّهُ وَ إِلَىٰ يَدِكَ حَقَّهَا وَ إِلَىٰ رِجْلِكَ حَقَّهَا وَ إِلَىٰ بَطْنِكَ حَقَّهُ وَ إِلَىٰ فَرْجِكَ حَقَّهُ». هفت عضو را حضرت در اینجا نام می‌برد که اگر می‌خواهی به حقی که خودت بر خودت داری عمل کنی، راهش اعطای حقوق این هفت عضو بدن است. بعد در ادامه یک‌یک این حقوق را بیان می‌کند. دقیقاً هفت عضوی که اینجا نام برده‌اند، در ادامه یک‌یک و به تفصیل حق آنها بیان می‌کند. اینکه حق زبان چیست؛ حق گوش چیست؛ حق دست چیست؛ حق پا چیست؛ حق شکم و حق فرج چیست؛ حق چشم چیست. اینها اعضای اصلی بدن انسان برای زندگی و استفاده در این عالم هستند. عمده این است که الان در اینجا حضرت دارد می‌فرماید که باید حق اینها را اعطا کنی.

این نکته را باید خوب دقت کنیم که به‌هرحال چه ارتباطی است بین نفس و این اعضا. می‌گوید می‌خواهی حق نفست را عطا کنی، «فَأَنْ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ»، یعنی خودت را به نحو مستوفی در طاعت خدا قرار بده؛ قرب به خدا راهش همین است. بالاترین چیزی که برای نفس انسانی می‌توان تصویر کرد همین است؛ آن روح انسانی، خود انسانی، تنها در سایه طاعت خدا و تسلیم و بندگی خدا به کمال می‌رسد.

کمال خود انسانی و شخصیت انسانی و نفس انسانی و روح انسانی در گرو این است که حق این هفت عضو را به آنها بدهی. اینجا به یک مسأله مهمی دارد اشاره می‌کند و آن ارتباط نفس و بدن انسان است. این خیلی مهم است که کمال نفس انسانی در گرو توجه به حقوق این اعضا است. سمع درست است که شنیدن است و یک قوه است، ولی در واقع مربوط به گوش است؛ اینها یک قوه‌هایی هستند و یک کارهایی انجام می‌دهند. پا، دست، گوش، چشم، شکم و فرج، اینها اعضای بدن انسان هستند. حضرت می‌خواهد بگوید اینها به تو کمک می‌کنند برای اینکه حق نفس را استیفا کنی و نفس را به کمال

برسانی.

اینجا جای یک سؤال و پرسش مهم است که کیفیت تأثیر نفس بر بدن و بدن بر نفس چیست. این یکی از بحث‌های بسیار مهم از زمان فلاسفه یونان باستان تا امروز است؛ در فلسفه اسلامی و در فلسفه غرب، تأثیر متقابل نفس و بدن بر یکدیگر. مسأله کیفیت ارتباط این دو، یکی از مسائل محوری است. بدن مادی است ولی نفس مجرد است؛ چطور اینها در هم تأثیر دارند؟ اصلاً نفس چه تأثیراتی در بدن دارد و بدن چه تأثیراتی در نفس دارد. اگر این را توضیح دهیم، معلوم می‌شود که چشم چگونه می‌تواند انسان را و خودِ انسانی و شخصیت انسان را به سمت قله یا به سمت دره ببرد. حضرت رها نکرده است؛ در ادامه وقتی می‌گوید باید چشم و دست و گوش و پایت را حقش را بدهی، در ادامه هم می‌گوید که حق چشم و گوش و پا چیست.

اینجا ارسطو و افلاطون یک نحوی به توضیح این رابطه پرداخته‌اند؛ ابن‌سینا و سهروردی به نحو دیگری به این موضوع پرداخته‌اند، و سرانجام صدرالمتألهین به یک ترتیب که تقریباً جزء آخرین انظار است؛ عرفا به یک نحو دیگری به این مسأله پرداخته‌اند. یعنی یک سؤال مهم محوری است که ذهن همه اینها را به خودش مشغول کرده است. من نمی‌خواهم الان وارد ماهیت این بحث و این موضوع شوم و یک‌به‌یک این انظار را توضیح دهم؛ ناچارم خیلی خلاصه این را ارائه کنم و از این بحث عبور کنم. این موضوع از این جهت است که اگر ما نتوانیم این را حل کنیم و به صورت ریشه‌ای پاسخ دهیم، آن وقت جای سؤال است که چطور امام سجاد(ع) می‌فرماید نفست بر تو یک حقی دارد و بعد می‌فرماید برای اینکه این را انجام دهی و آن را در طاعت خدا قرار دهی، باید این کارها را انجام دهی. این چه ربطی دارد؟ اینکه روح من الهی شود، با چشم و گوش و دست و پای من چه ارتباطی دارد؟ اگر این مسأله را توضیح دهیم، آن وقت زیربنای خیلی از مسائل بعدی خواهد شد.

«والحمد لله رب العالمین»